روش پس‌ندیده محقق ثانی و شهید ثانی در مواجهه با ادعای تواتر قرائات عشر شهید اول

گاهی در مباحثه ما می‌گفتند که فلانی به این صورت گفته است. آن چه که در ذهن من می‌آمد را اگر بخواهم خلاصه کنم و حال خودم را بگویم اینطور عرض می‌کنم: اگر بخواهم بگویم که من در این فضا مقلد چه کسی هستم و بگویند به‌عنوان طلبه نظرت چیست، من در این فضا مقلد محقق و شهید ثانیین هستم. محقق ثانی و شهید ثانی. انصافا هر چه که رفت‌وبرگشت می‌کنم می‌بینم این دو نفر حق را گفته‌اند. دو نفری که می‌توانم در این فضا از آن‌ها تقلید کنم این دو نفر هستند. شواهدش را هم قبلا ً عرض کردم، الآن اشاره عرض می‌کنم.

این دو بزرگوار چه کار کرده‌اند؟ خیلی عالمانه، خودشان شاطبیه خوان بودند، قرائات سبع را درس گرفته‌اند، این دو بزرگوار اهل کار بودند، خب این دو نفر چه گفته‌اند که من می‌گویم مقلد آن‌ها هستم؟ وقتی به ادعای شهید اول در تواتر عشر رسیدند، نگفتند ما هم می‌گوییم متواتر است. شیخ علی یعنی محقق ثانی، در مدارک اگر دیدی می‌گوید المحقق شیخ علی، یعنی محقق ثانی؛ شیخ علی کرکی. عالم بزرگ؛ رضوان‌الله‌علیه. چرا این‌ها نگفتند که عشر برای ما ثابت است؟ یعنی عبارت این قدر ظریف و دقیق است. خودش این‌ها را خوانده و اقراء گرفته، اما می‌گوید حرف شهید اول به این‌که عشر متواتر است، کمتر از نقل اجماع نیست. لذا قوی این است که تواتر عشر هم ثابت است. این حرف عالم یعنی من خودم تواتر را تحصیل نکرده‌ام، من شهید اول نیستم، ولی می‌دانم شهید اول بی جا حرف نمی‌زند. چون می‌دانم که بی جا حرف نمی‌زند پس از باب خبرویت خودم در فن و اعتقاد به این‌که شهید اخبر از ما دو تا است، حرف شهید اول را می‌پذیریم.

شاگرد: پس جا داشت از شهید اول تقلید کنید.

استاد: نه، من تأکید کردم. اگر از شهید اول تقلید کنیم ایشان می‌گوید که عشر متواتر است. خب ما هم می‌گوییم متواتر است. درحالی‌که من می‌خواهم روش را بگویم. روش این دو نفر زیبا است. شرح حال شهید ثانی را ببینید. من در فدکیه آورده‌ام. ایشان می‌گوید من همه این‌ها را خوانده‌ام. قرائات سبع را دوبار اقراء کردم. عشر را هم شروع کردم و نشد که تمام کنم. شهید ثانی خودشان می‌فرمایند. عمر مبارک این‌ها خیلی کوتاه بوده. اگر طولانی شده بود چه می‌شد!

الآن در حوزه‌های ما ...؛ هر کسی دسترسی دارد بگوید. علم رسم المصحف و علم قرائات شاطبیه باید پیش‌نهاد داده شود مثل قبل که در حوزه‌ها بوده و الآن متروکه شده، دوباره بیایید. آقای شعرانی گفته بودند پدرم در تهران اولی که طلبه شده بودم به من شاطبیه درس داد. حاج آقای

حسن زاده هم که وارد قم شدند شاطبیه درس دادند. در شرح حالشان گفته بودند اولین کتابی که در قم تدریس کردم شاطبیه بود.

شاگرد: شما شروع کنید تا کمکم شروع شود.

استاد: باید درس آن را بخوانم. من که نخواندهام چطور شروع بکنم؟ اصل حرف مطرح شود که نیاز هست یا نیست. الآن که من میگویم عدهای میگویند به این دلیل و به این دلیل نیاز نیست. اگر الآن در حوزههای ما صرف و نحو خوانده نمیشد -کما اینکه عدهای با صرف و نحو مخالف هستند و با منطق هم مخالف هستند- و یک طلبه بعد از چند سال اسمی از کسائی شنیده بود؟! نشنیده بود. چون اینها را خوانده کسائی را میشناسد. اما چون شاطبیه نخوانده اگر بگویند قراء سبع، اصلا نمیداند همین کسائی که شنیده از قراء سبع است. اطلاعات در این فضا خیلی مهم است. وقتی اطلاعات نیست آدم یک چیزهایی میگوید که با آن فضا دور است.

من چرا این دو نفر را گفتم؟ میخواهم بگویم این دو نفر، خودشان اهل خواندن اینها بودند؛ آن را درس گرفته بودند. درعینحال نمیگویند ما مقلد شهید هستیم. میگویند ادعای شهید را در مثل نقل اجماع میپذیریم. من میخواهم در روش آنها مقلدشان باشم. یعنی این دو نفر که متخصص هستند برای شهید احترام قائل هستند. پس چطور ما بی محابا میگوییم شهید گفته باشند! این درست است؟!

شاگرد: میگویند اجماع منقول حجت نیست.

استاد: مشکل ایشان این است که کسانی که میگویند اجماع منقول حجت است، آنها همینجا از شهید نمیپذیرند. «لایقصر عن نقل الاجماع». یعنی حتی آنهایی هم که میپذیرند باید بپذیرند. و لذا محقق اردبیلی از شهید جواب داد و فرمود اجماع منقول برای احکام فرعیه است و در قرآن نیست. در قرآن ما نیاز به قطع داریم. ایشان گفت پس قیاس مع الفارق است. اجماع منقول در احکام فرعیه است، قبول میکنیم. اما همین نقل شهید و ادعای تواتر را در قرآن نمیپذیریم، چون قرآن باید قطعی باشد. ببینید فضا این است.

«**وه أحد المشيدين لهذه المباني**»؛ به اینجا که رسیدم مشیدَین -محقق ثانی و شهید ثانی- هم به ذهنم آمد ولی منظور ایشان قطعاً مشیدَین نیست. مشیدین منظور ایشان است. کما اینکه قبلش خودشان گفتند.

«**و هو ما أشار إليه سبطه هنا من انه ليس المراد بتواترها...منظور فيه من وجهين**»؛ مطلبی که شهید گفتند منظور فیه است.«**أحدهما ما ذكره سبطه في الجواب عن ذلك**»؛ همانی که نوه خود ایشان صاحب مدارک آسید محمد در جواب جدشان گفتند جواب ایشان هم هست.

«**و (ثانيهما) ما ذكره في شرح الألفية**»؛ همانی که خود ایشان در شرح الفیه گفتهاند. یعنی از کلام شهید بر خودش نقض آوردهاند. تناقضی است که خواستند بهرهبرداری کنند.

پس در اینجا دو مطلب مهم شد؛ یکی اینکه میگویند شهید در مقام جواب از فخر رازی است؛ «و الجواب عن ذلك- بما ذكره شيخنا الشهيد الثاني...» که صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «والشهید الثانی اجاب عما اشکل علی الرازی». درحالیکه شهید نمیخواهد جواب او را بدهد. بعد هم در حرف شهید را از حرف خودشان آوردند. لذا از اینجا است که آن تناقض جلوه میکند. بهخاطر اینکه اصل مطلبی که شهید گفتند در فضا قرائات و اسناد و طرق بوده. کسی که این را نمی دانستهٔ آن را بر معنای بسیار سادهای حمل کرده که تابستان بحث کردیم. الآن هم در ظرف چند دقیقه هم کتاب را توضیح میدهم و هم آن را میخوانم. تفصیل بیشترش هم برای بعد از تعطیلات.

بازبینی #2
ایجاد شده 27 آوریل 2024 13:31:16 توسط ... .
به روزرسانی شده 4 ژوئن 2024 11:54:14 توسط ... .